

اسلام و مالکیت

در جزیره العرب و مقهور شدن طبقات امتیازجو ، امتیازات جاهلیت از میان رفت و تنها يك امتیاز که همان تقوا است در میان بود ، «ان اکرمکم عندالله اتقیکم» نمایاننده تقوا - که قدرت ایمان و اراده و شایستگی معنوی است - تمسک بحق ، و سابقه در اسلام و جهاد و بذل جان و مال در راه پیشرفت آن بود. از این رو مهاجرین بر انصار، و انصار بر دیگران پیشی داشتند ، ولی این برتری ها منشأ هیچگونه امتیازات حقوقی و مالی نبود ، مشاغل مهم و سرفرماندهی یکسانی واگذار میشد که تقوا و شایستگی بیشتر داشتند (چنانکه مانند اسامه بن زید که جوان و فرزند غلام آزاد شده بود بر سران مهاجر و انصار و قریش و کهنسالان فرماندهی میکرد) .

در آن مجتمع اسلامی ، محل اجتماع مسجد بود و حل و عقد کارها و شور و تجهیز سپاه و تعیین فرماندهان و خطامشی و تعلیمات حقوقی و نظامی و احکام در آن انجام میگرفت ، مجلس آنان صدور ذیل نداشت و بشکل دائره و روی زمین می نشستند آن چنانکه واردین و نمایندگان قبائل و کشورهای خارج رسول خدا را چون هیچگونه امتیازی در محل و لباس بر دیگران نداشتند ! و اموال بتساوی تقسیم میشد و شکل خانه ها یکسان بود . میان مهاجرین و انصار پیمان برادری بسته شد ، و هر فرد مسلمان مسئول انجام احکام و اجراء مقررات بود ، و همه بحکم و جوب امر بمعروف و نهی ازمنکر ، که از مهم ترین وظائف اسلامی است مسئول اعمال یکدیگر بودند ، این مسئولیت همگانی در اعمال و اجراء احکام که همان وجوب امر بمعروف و نهی ازمنکر است ، بر هر فرد مسلمان

اسلام و مالکیت

شناسائی معروف و منکر و خیر و شر و واجب و حرام را فرض و لازم میدارد، و بهر فردی حق میدهد بلکه واجب مینماید که در وظائف عمومی و اسلامی دخالت نماید و آنچه از خیر و صلاح تشخیص میدهد اعلام نماید و رأی دهد و از انحراف و گناه جلوگیری کند گرچه گناهکار و کجرو خلیفه و زمامدار باشد این تشخیص و مسئولیت عمومی، سربرتری شکل اجتماع اسلامی و امت اسلام است :

«کنتم خیرامة اخرجت للناس تأمرون بالمعروف و تنهون عن المنکر و تؤمنون بالله...» و لتکن منکم امة یدعون الی الخیر و یأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر و اولئک هم المفلحون،^۱

مسلمانانی که ایمان در قلوبشان جای گرفته بود و همه رنگهای جاهلیت از فکر و روحشان زائل گشته بود، پیوسته به محو تعصبات و امتیازات جاهلیت از افکار و اجتماع مسلمانان دیگر می کوشیدند و از ارتجاع بسوی آن تعصبات و افتخار

۱- آیه ۱۱۰-۱۰۴، سوره آل عمران، «شما برگزیده ترین امت بودید که بسود همه مردم برآمدید. به معروف و امیدارید و از منکر باز میدارید و بخدا همی ایمان می آورید...». «باید از شما گروه همفکر و همدمی باشد که پیوسته بخیر دعوت کند و بمعروف و ادا دارد و از منکر باز دارد، همین اینها رستگارانند».

در این دو آیه شاخص برتری امت اسلام و صورت مجتمع اسلامی و رستگاری عمومی، (از میان آن همه احکام) امر بمعروف و نهی از منکر اعلام شده! آیا مفهوم دمکراسی بمعنای صحیح و کامل آن، جز اینگونه آزادی در عین مسئولیت میتواند باشد؟

اسلام و مالکیت

اندیشناك بودند .

در آن اجتماع اسلامی ، نومسلمانانی که پس از فتح مکه به اسلام گردن نهاده و هنوز آلوده بشرك و آثار جاهلیت بودند از کارها و شئون اجتماعی واپس زده و محروم بودند . این واپس زدگی و محرومیت از آن جهت بود که مبدا زیر پرده اسلام ، شرك و امتیازات جاهلیت سر بر آورد . رسول اکرم پیوسته از این نگران بود که قریش و بنی امیه در چهره اسلام مسلمانان را با وضاع جاهلیت برگردانند و امتیازات ازدست رفته خود را باز گردانند و چون عرب با قدرت اسلام بکشورهای دیگر روی آورد با عنوان ابلاغ رسالت اسلام امتیازات و برتری جوئی با خود ببرد ، از این رو آنحضرت در مفاصل تاریخی رسالت و در اجتماعات بزرگ « مانند فتح مکه ، حجة الوداع ، اجتماع مسجد خیف ، هنگام وفات » که اصول رسالت را ابلاغ میفرمود ، اصول برابری در حقوق و همبستگی اسلامی ، و محو امتیازات قومی و نژادی ، و برتری بتقوا و فهم تعالیم اسلام و عمل بآن را ، با تعبیرات مختلف بیان میکرد ، مانند : « لیس لعربی علی - عجمی فضل الا بال تقوی » و « کلکم من آدم و آدم من تراب » و « المؤمنون اخوة تتكافأ دماءهم ، یسئ بدمتھم ذنابھم »^۱ و در هنگام وفات پیوسته وصیت میکرد : « الله الله لا تعلموا علی الله فی عباده و بلادھ »^۲ و این آید را تلاوت میفرمود : « تلك الدار الآخرة نجعلھا للذین

-
- ۱- مؤمنان برادر یکدیگرند ، خون آنان برابرهم میباشد ، کمترین فرد آنان در انجام تعهدات و پیمانها میکوشند
 - ۲- خدایا خدا را ، مبدا بر فرمان خدایا در باره بندگان او و سرزمینهای او برتری جوئید !

اسلام و مالکیت

لا یریدون علواً فی الارض ولا فساداً ، ۱

پس از وفات رسول اکرم (ص) و اختلافی که در باره خلافت پیش آوردند ، سران واپس زده قریش و عرب میکوشیدند که از شکاف اختلافات ، قدرت و امتیازات طبقاتی جاهلیت را برگردانند ، امیر المؤمنین علی علیه السلام که عالیترین نمونه تربیت اسلامی بود و هیچگاه درویش بشرک و اوهم جاهلیت آلوده نشده بود ، گرچه خانه نشین شد ولی از هر سو مراقب بود که امتیازات جاهلیت رخ نشان ندهد . ابوسفیان سرور امویان که درویش آلوده بشرک و جاهلیت و ظاهراً مسلمان بود ، بخیال خود مجالی یافت تا وضع مسلمانان را برگرداند و سیادت از دست رفته قریش را بازگرداند . برای رسیدن بهمین مقصود ، با همراهی عباس که خود از سران ممتاز بنی هاشم بود بحضور امیر المؤمنین (ع) آمدند ، و دستهای خود را گشودند تا با آنحضرت بیعت کنند ، ابوسفیان گفت : ای علی چرا نشسته ای ؟ ! اگر خواهی این وادی را از سواره و پیاده پر خواهم کرد ! آنحضرت از پیشنهاد او پر آشفت و ایستاد ، و این سخن را بزبان راند :
ایها الناس شقوا امواج الفتن بسفن النجاة و عرجوا عن طریق المنافره وضعوا تیجان المفاخره ... ۲ و ناامید بازش گرداند و بجای خودش نشانند .

- ۱- این سرای آخرت را از آن کسانی قرار میدهم که در زمین سرکشی و برتری جوئی و فساد نخواهند ! سوره قصص آیه ۸۳
- ۲- ای مردم امواج فتنه ها را با کشتی های نجات ، بشکافید ! و از طریق تفرقه انگیز و نفرت خیز ، سر بتابید ! و تاجهای افتخارات و امتیازات را بر افکنید ! (قسمتی از خطبه ۴ نهج البلاغه).

اسلام و مالکیت

در آغاز خلافت خلفاء نخستین ، تا چندی هیچگونه امتیاز حقوقی و مالی و مقامی مشهود نبود ، مشاغل بمردان تقوا و ایمان و بصیرت واگذار میشد و اموال عمومی بتساوی بخش می گردید ، و احکام کیفری بر بزهکاران هر که و هر چه بودند یکسان اجرا میشد .

ولی در زمان خلیفه دوم خوی تعصب و امتیاز عربی از

۱ - نمونه های بارزی از اجراء حدود کیفرهای قانونی در زمان خلیفه دوم ، در تاریخ ضبط شده که نشانه تساوی حقوقی و قدرت اجرایی و عدل اسلامی است ، یکی از این نمونه ها ، حکم اجراء قصاص درباره « جبلة بن ابهم غسانی » پادشاه سابق سوریه بود این شخص در زمان خلافت خلیفه دوم با شکوه شاهانه بمدینه آمد و اسلام آورد و در همان سال بمصاحبت خلیفه آهنگ انجام حج نمود ، هنگام طواف پای عرب گمنامی به دامن احرام وی گرفت و جامعه احرامش باز شد ، جبلة بر آشفت و سیلی بروی مرد عرب زد ، عرب شکایت نزد خلیفه آورد ، خلیفه جبلة را احضار کرد چون اعتراف نمود ؛ بوی گفت یا باید عرب رضایت دهد یا همانسان که بر رو در بینی او زده ای ؛ از توقصاص کند . عرب به قصاص اصرار ورزید ، جبلة گفت ؛ این مردی عادی و من از شاهانم . خلیفه گفت ؛ قانون اسلام نسبت بهمه یکسان است . جبلة مهلت خواست و شبانه فرار کرد خود را به « هراکلیوس » امپراطور شکست خورده روم رساند ، ولی پیوسته از برگشت از اسلام به نصرانیت و تن ندادن بعدل اسلام متأسف و پشیمان بود ، و شعرهای وی زبان بزبان خوانده میشد ، « تنصرت الاشراف من عار لطفة ... » . اجراء حد خلیفه دوم بر فرزندش و مصادره اموال والیان نیز از قضایای مشهور است .

اسلام و مالکیت

شخص خلیفه و اطرافیان وی رخ مینمود ، و این خوی دراهانت به نومسلمانان غیر عرب و کاستن حقوق اجتماعی و مالی آنان پیوسته آشکارتر میشد . چندی نگذشت که خلیفه دوم به مهاجرین که بیشتر مکی و قریشی بودند امتیاز مالی بیش از دیگران داد ، پس از آن یزید بن ابی سفیان و بعد از مرگ وی معاویه بن ابی - سفیان را بولایت شام منصوب کرد - با آنکه اینها مطرود اسلام و مسلمانان بودند ، با این ولایت نامیمون طبقه امتیازجو و جاهل خوی بنی امیه در شام و دوران مرکز اسلامی پایه گرفتند و موجب تغییر چهره واقعی اسلام گردیدند - در زمان خلافت عثمان بنی امیه و دیگر قریشیان همدست آنان (جز بنی هاشم) و دیگر اعوان آنها با حيله و شمشیر و همدستی بر سراسر کشورهای اسلامی و جان و مال مسلمانان مسلط شدند . عثمان با تدبیر مروان بن حکم در حجاز ، و معاویه در شام مقامات و کلیدهای اموال را در انحصار طبقه مطرود و مرتجع اموی درآوردند .

حکومت امیر المؤمنین علی علیه السلام از میان انقلاب خونین مردم مدینه و کوفه و مصر سر برآورد تا با یاری مردان با ایمان و ثابت در اصول اسلام و همبستگی عامه مردم محروم و رنج دیده ، ارتجاع جاهلیت را از میان بردارد و عدل اجتماعی اسلام را پا برجا سازد ، تنها برای انجام همین مسئولیت سنگین بود که آنحضرت بزمآمداری تن داد ، چنانکه در آخر خطبه شقیه . و پس از بیان انحرافات و رنگهای گوناگون حکومت گذشتگان ، فرمود : اما والذی فلق الحبه و برأ النسمه ، لولا حضور الخاضر و قیام الحجة بوجود الناصر ، و ما اخذ الله

اسلام و مالکیت

علی العلماء ان لا یقاروا علی کفلة ظالم ولا سغب مظلوم ، لاقیت
حبلها علی غاربها ... ۱ و در خطابه ای که در آغاز خلافت
ایراد فرمود ، اصول انقلابی دولت خود را با این جمله افتتاح
کرد : «ذمی بما اقول رهینه» ... ذمه من در گرو چیز است که میگویم
پس از چند جمله فرمود : «هشبار باشید که گرفتاری شما
بهمان صورت و بهیئت همان روزیکه خداوند پیمبرش را
برانگیخت بازگشته ، بهمان خداوندیکه پیمبرش را بحق برانگیخت
همه بجوش و جنبش خواهید درآمد و زیر وزبر خواهید شد ، و
درهم آمیخته (یا غربال) میشوید ، و مانند دم کفگیر در دیک
زیر وزبر میگردید (یا در معرض تازیانه تقدیر در می آئید)
تا زیرین از شما بالا آیند ، و زیرین پائین روند ، و پیشروانیکه
واپس مانده اند ، پیشی گیرند ، و پیش جویانی که پیشی گرفته اند
واپس زده شوند ...» این مضمون بخشی از کلام آنحضرت در آغاز
خلافت است (کلام ۱۵ ، نهج) که سراسر اعلام انقلاب و دگرگون-
ساختن وضع گذشته میباشد.

آنحضرت بر پایه اصول انقلابی اسلام و برای واژگون
کردن نظام ضداسلامی گذشته ، در همان روزهای نخست خلافت
خود ، عمال و والیان دولت گذشته را عزل کرد و اموال و تیولهای

۱- آگاه باشید! بخداوند که دانه را سرشکافت و حیات پدید
آورد ، اگر نبود حضور و آمادگی این حاضران آماده ، و قیام حجت
بسبب وجود همکار کمک کار و آنچه خداوند بر علماء واجب کرده
پیمان گرفته که بر پر خوری ستمکار و گرسنگی ستمدیده آرام نگیرند
من ریسمان مرکب زمامداری را بگردن خودش میافکنم ...

اسلام و مالکیت

آنانرا امر به مصادره نمود تا به بیت المال عمومی برگردد، و در پاسخ کسانی که از عاقبت روش آنحضرت بيمناك بودند فرمود:

«وانته لو وجدته قد تزوج به النساء و ملك به الاماء لرددته فان في العدل سعة ومن ضاق عليه العدل فالجور عليه اضيق»

و چون امتیاز جوئی به آنحضرت اعتراف می کند که چرا به سران قوم و عامه، و عرب و عجم از اموار عمومی یکسان میدهد، در جواب میگوید: «اتامرني ان اطلب النصر بالجور فيمن وليت عليه؟! والله ما اطور به، ما سمر بسعير، و ما ام نجم في - السماء نجما، لو كان المال لي لسويت بينهم فكيف وانما المال مال الله...»

۱ - بخداوند سوگند اگر (در میان آن تیول و اموالی که در تصرف خلیفه گذشته و والیان او بوده) مالی را بیابم که بکابین زنان داده شده و با آن کنیزان خریده شده، آن مال را باز پس میگیرم چه در عدل گناش است و کسیکه عدل بر وی سخت و تنگ گیرد، جود بر او سخت تر و دشوارتر میباشد. کلام ۱۴ نهج.

۲ - آبا مرا و امیداری که از طریق ستم، در باره کسانی که زمامدار آنان شده ام، پیروزی جویم؟! بخداوند سوگند تا آنکاه که زیورده تاریخ شب، بیداری راز دل میگوید (تاروز کار میگذرد) و تا اختری در آسمان، پی اختری رخ می نماید! من از روش خود رخ نمی تابم. بفرض اینکه این مال از آن من باشد، در میان آنان یکسان بخش میگردم. چه رسد باین که این مال همانا از آن خداست.

کلام ۱۲۲ - نهج البلاغه.

اسلام و مالکیت

چون با آنحضرت گزارش رسید که یکی از والیان ایران، اموال عمومی (فیثی) را در میان مسلمانان و مجاهدین نابرابر تقسیم میکنند و نزدیکان خود و اعراب را بر ایرانیان برمیگزینند، نکوهشنامه تهدید آمیزی بسویش میفرستد که در پایان آن، چنین آمده :

« الاوان حق من قبلك و قبلنا، من المسلمین فی قسمة هذا الفیء سواء، یردون عندی علیه ویصدرون عنه »^۱
در ضمن نامه سراسر عتاب و تهدید دیگری که بیکی از والیان دستبرد زنده به اموال عمومی مرقوم داشته ، چنین نوشته :

« والله لو ان الحسن والحسین فعلا مثل الذی فعلت ما كانت لهما عندی هوادة، ولا ظفر امنی بازادة، حتی آخذ الحق منهما وازیل الباطل عن مظلمتهما »^۲

۱ - « آگاه باش که حق مسلمانانی که پیش روی تو و پیش روی ما هستند در تقسیم این فیء یکسان است، همه آنان نزد من با بن سرچشمه عمومی روی می آورند و وارد میشوند و کامیاب از آن برمی گردند نامه ۴۳ ». این والی « مصقلة بن هبیره شیبانی » بود که در زمان خلافت آنحضرت ولایت جنوب ایران را داشت . گویا مرکز استان قسمتی از جنوب « اردشیر خره » یا « اردشیر (بضم خاء) یا کور اردشیر (کور، مرکز شهرستان است) بوده که اکنون یکسره از میان رفته و آثاری از این شهر در میان راه آبادان و بوشهر باقیست . مصقلة که مورد خطاب امیر المؤمنین است در این شهر بسر میبرد.

۲ - « بخدا سوگند! اگر حسن و حسین همان کاری را میکردند

که تو کرده ای ، پیش من برای آنها هیچگونه گذشت و نرمشی نبود،

اسلام و مالکیت

بوالی و فرمانده، حلوان (از ایالات فارس) مرقوم

فرموده :

« فان الوالی اذا اختلف هو اذ منعه ذلك کثیراً من العدل
فلیکن امر الناس عندک فی الحق سواء » ۱ .

آنحضرت از اموال عمومی برای خود بیش از حق یکفرد
عادی بر نمیداشت ، و چه بسا بیت المال را میگشود و هر چه در
آن بود در میان مستحقین بخش میکرد و زمین آنرا جاروب
میکرد و خود تهیدست بخانه‌اش باز میگشت ! و هیچگونه
احترامات و تشریفاتیش از آنچه برای یکفرد مسلمان است
نمی پذیرفت ، هنگامی که با نود هزار سپاهیان قهرمان عراق ،
به صفین میرفت ، چون بشهر سرحدی ایران (انبار) وارد شد ،
کدخدایان و دهقانانیکه از اطراف جمع شده بودند در برابر
موکب آنحضرت پیاده شدند و دست بسینه ایستادند ، فرمود:
« این چه کاریست که میکنید ؟ » گفتند خوی و روش ما برای تعظیم
بز ما مداران است ، فرمود: « بخدا سوگند امرای شما به اینگونه
رفتار سود نمیبرند ، و شما خود را در دنیا به مشقت دچار می سازید ،
و در آخرت خود ، دچار شقاوت می شوید ... کلام ۳۷ ، جزء
آخر نهج » .

→ و بر اراده من دست نمی یافتند و تغییری بآن نمیتوانستند بدهند ،
تا حقرا از آنان باز ستانم و باطل را از مورد تجاوزشان زائل
گردانم . نامه ۴۱ .

۱ - « برستی همینکه آرزوها و هواهای الوالی پراکنده شد ،
ویرا از عدالت در بسیاری موارد مانع میشود . باید حق مردم نزد تو
یکسان باشد . نامه ۵۹ .

اسلام و مالکیت

همین عدل و روش انقلابی آنحضرت ، امتیاز جویان و غارتگران حکومت سابق و عرب را با بنی امیه همدست و هم صدا کرد . نخست طلحه و زبیر که در آرزوهای خود کامیاب نشدند شبانه به مکه رفتند و ام المؤمنین عایشه را با خود هم صدا کردند و مردمی از حجاز و بصره فریفتند تا جنگ خونین جمل را پراه انداختند و خود و هزاران مردم دیگر در میان این طوفان غرق شدند . سپس معاویه هم علم مخالفت و ستیزه برافراشت و همه والیان معزول و غارتگران و امتیازطلبان از هر سو زیر پرچم وی جمع شدند و جنگ هول انگیز صفین را برپا کردند ، پس از آن مردمی ظاهراً مقدس و سبک مغز بدسیسه و اغوای همان غارتگران بصورت حزب خوارج شکل گرفتند و در داخله کشور و مرکز خلافت آنحضرت طوفان دیگری پدید آوردند ،

این ناخدای خدائی ، در میان طوفانهای پی در پی ، پیوسته چشم بساحل دور و دست بسکان کشتی داشت تا کشتی حق و عدل را که پرچم توحید اسلام بر آن نصب شده بود از میان طوفانها بگذراند و از غرق و توقف نجاتش دهد . گرچه ناخدا در میان راه قربانی شد و کشتی بساحل نرسید و استقرار نیافت ولی غرق نشد و متوقف هم نگردید ، پس از آنحضرت از اولادها و فرزندان عالیقدر و پیروان آشنای بهدف و راه و روش او ، کشتی عدل و حق را از غرق و توقف نجات دادند و پیوسته به پیش بردند . مردانی از شرق و غرب که برای نجات خلق خدا از استبداد و تجاوز و ستم طبقات امتیازجو و ستمگرو برای استقرار عدل و مساوات قیام کردند ، با توجه یا بدون توجه دارای همان

اسلام و مالکیت

مقصد وراء و روش بودند.

از امتیازات بارز و مشخص قهرمان طوفان شکاف اسلام این است که در سیزده قرن و نیم گذشته و در محیط نامساعد افکار عمومی جهان و هواهای شدید مخالف، کشتی عدل و نجاتی را که اسلام ساخته بود برای انداختن و پیش برد وراء رهبری را باز کرد و چنان نمونه‌ای گرچه محدود از اجتماع عدل و مساوات و زمامداری بحق را نشان داد که مصلحین و فلاسفه تصور تحقق آنرا نمی‌کردند. تا امروز که قرن‌ها بشر پیشرفت و نفوس آماده گشته چنین نمونه محقق در هیچ کشور و سرزمینی بیچشم نمی‌آید!

در محیط وزمانی این عدل و حق انسانی تا اعلامیه حقوق بشر بدست پرچمدار و پیشرو حقوق بشری نمایانده شد که سراسر دنیا در تاریکی ظلم طبقات و مستبدین ستمگر بسر می‌برد، و سرزمین غرب پس از آن بر قهای فکری حکمای یونان و رم یکسره در تاریکی فرورفت و سپس در تاریکی دیجور قرون وسطی وارد شد. در اواخر و پایان قرون وسطی بر قهای فکری و اصلاحی از مغزهای متفکرین خیر اندیش و از هر گوشه و کنار و در خلال جوامع مختلف غرب، اندیشه‌ها را روشن میساخت تا بصورت شعله‌های انقلاب درآمد و زبانه کشید. پس از خونهایی که در فرانسه ریخته شد، بند و پیوندهای نظام اجتماعی گذشته از هم گسیخت و زندان باستیل سقوط کرد و حاکمیت پرور گردید، و طبقات ممتاز و اشراف امتیازات خود را از دست دادند. پس از آن مجلس مؤسسان تأسیس شد و در ۲۷

اسلام و مالکیت

اوت ۱۷۸۹، حقوق عمومی مردم بصورت اعلامیه حقوق بشر صادر گردید. کسانی که این اعلامیه را صادر کردند وارث افکار مصلحین و خیراندیشان قرون گذشته و بیشتر پیر و امثال مونتسکیو، ولتر و روسو بودند، اصول این اعلامیه در قرون و تاریخ های گذشته سراسر رنج و محنت بشر، در ذهن های روشن مردان حق و اصلاح روئیده و پرورش یافته بود و بصور مختلف کتاب و شعر و ادب تصویر شده و بآیندگان منتقل گشت تا بصورت ۱۷۸۹، اصل حقوق بشری در آمد که اصل اساسی آن همان، آزادی بشر در حدود مصلحت اجتماع و تساوی حقوق افراد است، از این اصل، این اصول سه گانه منشعب میگردد: و همه مردم آزاد بدنی آمده در حقوق یکسانند. هر کس میتواند آزاد بیاندیشد و آزاد بیان کند. مردم در اداره اجتماع آزاد و دارای حقند، این اصول منشأ ۱۷ فرع است که بصورت مواد اعلامیه حقوق بشر در آمده، که در ضمن آن آزادیها فرد محدود به مصلحت افراد دیگر و عموم شده، این اعلامیه که پس از انقلاب در متن سرزمین غرب صادر شد، منشأ تحولات و زندگی نوینی در دنیا گردید. حکومت های مشورتی و پارلمانی بر اساس همین اعلامیه پدید آمد و منشورات و قوانین مختلف برای تأمین حقوق عمومی بشری بر طبق آن تدوین و منتشر شد، ولی همه این آثار را نمیتوان معادل این اعلامیه دانست. این اعلامیه فقط سند و مستمسکی برای ملل در حال تحرك و انقلاب فکری و اجتماع است که این تحرك و انقلاب، اثر و خاصیت تاریخ بشری و پیشرفت آنست. اگر ملتی دارای تحرك فکری و اخلاقی نباشد و احساس مسئولیت اجتماعی در مقابل منافع فرد

اسلام و مالکیت

و گروه نداشته باشد ، این اعلامیه و امثال آن چه مسئولیت اجرایی دارد .

پس از آن انقلابها و این اعلامیه طولی نکشید که امتیازات طبقاتی بر گشت و قدرت مطلقه حکومت در فرانسه و بیشتر اروپا در دست ناپلئون متمرکز گردید .

اشکال دیگری که در فهم و تحقق اعلامیه حقوق بشر بذهن میرسد این است که مطابق اصل ۶۰ قانون مظهر اراده عمومی است و تمام افراد حق دارند خود یا بواسطه مبعوثان در آن شرکت جویند . راجع باین اصل این سئوالات پیش می آید : آیا مقصود اراده يك ملت است یا همه ملل ؟ اگر اراده واقعی همه ملل مقصود است ، چگونه همه ملل با اختلافات فکری و اخلاقی و اختلاف در سنن میتوانند وحدت نظر در تشخیص واقعیات و توافق در اراده قانونی داشته باشند ؟ و اگر مقصود از اراده عموم ، اراده تشریحی يك ملت (مانند ملت فرانسه) است ، این اعلامیه را نمیتوان سراپا درباره حقوق واقعی یا تشریحی همه بشر دانست ، و بفرض اینکه ملتی دارای اراده قانونی شود ، وحدت این اراده در جزئی و کلی قوانین و درك آن وحدت اگر محال نباشد بسی مشکل است .

خلاصه اینکه آیا قانون باید مطابق مصلحت واقعی باشد یا خواست عموم ؟ اگر قانون را مانند دستورات دوائی و غذائی طبیب ، برای حفظ بهداشت عمومی و یا علاج انحرافهای روحی و اجتماعی بدانیم ، آیا میتوان گفت که دستورات طبی باید بهمیل و اراده بیمار باشد ؟ آلبرماله (در قسمت دوم تاریخ قرن هیجده ، ترجمه رشیدیاسمی) میگوید : « حکماء و علمای مزبور

اسلام و مالکیت

(که تدوین کنندگان حقوق بشر، از پیروان آنها بودند) بر آن بودند که انسان باید همواره اعمال خود را مطابق قوانین و قواعد عقل که تابع زمان و مکان نیست قرار دهد و آنچه عقل امضاء میکند مصاب و متبع شناسد. آیا این مطلب که اصول قانون ناظر بواقعیات است، با اصل « ۶ » که قانون مظهر اراده ملت است منافات ندارد ؟

در قسمت دوم این اصل « ۶ » میگوید : « قانون باید بدون استثناء و تبعیض چه در سیاست و چه در صیانت برای کلیه افراد یکسان باشد چون تمام مردم مملکت در برابر قانون مساویند. هر کس ممکن است بر طبق قاپیت خود دارای هر مقامی و هر شغلی بشود و ما به الامتیازی جز تقوا و لیاقت نخواهند داشت، این قسمت مطابق آیه «ان اکرمکم عندالله اتقیکم» و اساس الغاء امتیازات است و ضمناً چنین برمی آید که قانون باید برتر از اندیشه طبقاتی و اراده افراد و طبقات باشد (دربارۀ مبادی قانونی و لزوم فوق طبقاتی بودن آن پیش از این بحث شده) و نیز، چون اراده عموم آزادی نامحدود است آیا میتواند منشأ قوانین تحدید کننده آزادی گردد ؟

اشکال مهم تر در توجیه اصل « ۱۷ » است . در این اصل چنین آمده : « چون مالکیت از حقوق محترمه و مقدسه است کسی را نمی توان از آن محروم کرد مگر آنکه ضرورت عمومی صریحاً مقتضی آن باشد و قانون ضرورت مزبور را بثبوت رساند، در این صورت هم باز باید قبلا خسارت مالک عادلانه جبران گردد. در این اصل مالکیت بصورت کلی حق محترم و مقدس شمرده شده و حدود آن تعیین نشده و در موارد ضرورت عمومی که حد و تشخیص آن

اسلام و مالکیت

بیز مبهم است با پرداخت خسارت میتوان این حق را از کسی سلب کرد. با آنکه اصول این اعلامیه برای محو امتیازات و برقراری تساوی حقوق و آزادی بوده^۱ همین آزادی بی قید و حد درعلاقه و حق و مالکیت که قوانین بر طبق آن تدوین میگردد اگر یگانه منشأ نباشد مؤثرترین منشأ بر وزطبقات ممتازه میباشد زیرا بر حسب این حق مطلق میدان برای طبقه سرمایه جو باز است و همینکه این طبقه شکل گرفت و قدرت یافت بر حکومت و قانون حاکم میگردد، چنانچه در سراسر غرب و کشورهای صنعتی پس از آنهمه انقلابها و طلوع این اعلامیه، سرمایه داران جای مالکین را گرفتند و مراکز قدرت و قوانین را بدست آوردند و حاکم بر مقدرات گشتند^۱ سپس استعمار آفاق جهان را تارياک کرد و همه گونه حق آزادی را در هر گوشه و کنار جهان از مردم سلب کرد.

اعلامیه جهانی حقوق بشر که در دهم دسامبر ۱۹۴۸، (۱۹ آذر، ۱۳۲۷) از تصویب مجمع عمومی سازمان ملل متحد گذشت نیز صورت وسیعتر و مفصلتری^۱ از همان اعلامیه حقوق بشر است. این منشور که با هزاران منت و تبلیغات پر صدا و گوشخراش اعلام گردیده، فقط روی کاغذ بحقوق بشر اعتراف کرده، خنده آورتر این است که این اعلامیه را نمایندگان دولت‌هایی تدوین یا امضاء نموده‌اند که خود مشخص‌ترین سلب کنندگان حقوق انسانی میباشند و قراولان و نساپاهیان آنها در زیر همین

۱ - امتیازات اشراف و لردها و قدرت سرمایه داران بزرگ و کمپانی‌ها و تراستها از مظاهر امتیازات کهنه و نو طبقاتی غرب است

اسلام و مالکیت

تا بلو و پرچم آزادی ، هر جا صدای حق و آزادی بلند شود با آتش و بمب خاموش میکنند . این ثمره عملی اعلامیه حقوق بشر و منشور ملل متحد است که محصول جهادها و خونبهای میلیونها بشر در قرون گذشته و خلاصه افکار متفکرین میباشد .

اصول علمی و عملی سوسیالیستها و کمونیستها نیز تا کنون

به محو طبقات و امتیازات و تحقق بخشیدن بعدل و آزادی عمومی توفیق نیافته ، آنچه مشهود است این است که در محیط الفاء مالکیت فردی و ملی شدن سرمایه های طبیعی و صنایع سرمایه داران درشت و ریز محو شده یا میشوند ولی به مقیاس محو آنها طبقه ممتاز اداری ، بروکراتیسم ، و نظامی «میلیتاریسم» و سرمایه داری دولتی که اختیارات و امتیازات آنها بیش از سرمایه داران «برژوازها» است ، بشدت رشد میابند . با نزدیک شدن ملل و پیوستگی همه جانبه محرومین و استعمارزدگان و روی آوردن طبقات جدید ، دیگر محور مبارزات از اقطاب کارگر و سرمایه دار غیر دولتی خارج شده^۱ و طبقه کارگر در همه جا نسبت بگروههای دیگری در قطب مخالف استثمار و استعمار درآمده اند در اقلیت میباشد . و اگر این طبقه را در همه جا

۱ - مارکسیسم ، طبقه سرمایه دار و کارگر را ، دو طبقه اصیل اجتماع همیشه و در همه جا میداند . انگلس میگوید: «برژوازی و پروتالرد و طبقه اصیل اجتماع هستند و مبارزه بین این دو طبقه مبارزه قطعی دوره کنونی میباشد ، از این رو انقلاب کمونیستی تنها يك انقلاب ملی نیست ، بلکه انقلابیست که در سراسر کشورهای متمدن اقلان انگلستان ، امریکا ، فرانسه ، آلمان ، در زمان واحد صورت خواهد گرفت - اصول کمونیسم انگلس» .

اسلام و مالکیت

منشأ اثر و تحول فرض کنیم ، آخرین موفقیت آنها نفی طبقه گذشته استولی آیا چنین معجزه ای دارد که جلوگیری از بروز طبقه دیگری که آنها خود جزو یا زیر لواء آن است بشود؟ عملاً جواب منفی است ، زیرا محو طبقات فقط در سایه قوانین عمومی بشری صورت میگیرد و این نوع قوانین محصول مبارزه طبقاتی نیست بلکه باید بر ترازمحیط طبقاتی و هر محیطی باشد.

محرك مبارزات بشری با توجه بفطریات و غرائز بشری و انگیزه مبارزات و مجاهدات ، این حقیقت قابل درك است که منشأ ناخشنودی ها و مبارزات بشری در طول تاریخ تنها گرسنگی و محرومیت مادی نبوده ، میتوان گفت یگانه یا مؤثرترین محرك انسان برای وارد شدن در میدان مبارزه این است که در يك اجتماع افراد یا طبقاتی با نداشتن هیچگونه امتیازات فکری و نفسانی دارای هرگونه امتیازات حقوقی و مادی باشند و از دیگران هر حقی را سلب کنند. يك انسان فطری و طبیعی تن بزگرسنگی و محرومیت میدهد و از لذات مادی و جان خود چشم میپوشد تا بزبونی و تحقیر تن ندهد. امتیازات طبقاتی چون اهانت و تحقیر يك اقلیت بهم پیوسته نسبت به اکثریت خلق خدا میباشد برای انسانها ئیکه زبونی برای آنها طبیعت ثانوی نشده تحمل ناپذیر است . بنا بر این با تغییر چهره طبقاتی یا تنها تأمین معیشت ، و یا تعدیل تولید و توزیع ، آرامش نفسانی و خشنودی عموم تأمین نمیشود . هدف نهائی در مبارزات اجتماعی نفی کلی امتیازات و اثبات تساوی در حقوق میباشد . منحرف یا محدود کردن این هدف بسوی مبارزات طبقاتی رسیدن به مقصد اصلی را غیر ممکن یا دور میکند ، زیرا مبارزات

اسلام و مالکیت

طبقاتی ماحی طبقات نیست .

اگر مردمی در اثر پیروزی در مبارزه با طبقات گذشته، یا خستگی یا برای روبرو بودن با استعمار بین‌المللی، یا فشارهای داخلی، آرام و ساکتند، دلیل رضایت و تن دادن بتحمیلات و امتیازات طبقات نوبرخاسته نیست . آبرووزی که استعمار بین‌المللی نقب نشست و محیط عمومی دنیا صاف شد و مردم بخود آمدند، قیام این مردم برای از میان بردن اینگونه طبقات و امتیازات آنها حتمی میباشد . تنها قوانین عادلانه و حاکم بر عموم و برتر از اندیشه‌های طبقاتی که قدرت اجراء با خود و ضمیر و ایمان عمومی داشته باشد همراه با تربیت و رشد افراد میتواند محیط عدل و مساوات پدید آورد و همه را آرام و خشنود نماید و در راه کمال و آزادی انسانی پیش برد، و گرنه با صادر کردن اعلامیه‌های پُرسر و صدا و تدوین قوانین خشکی که خود منشأ طبقاتی دارد و انقلابهای طبقه‌ای علیه طبقه دیگر، مساوات و آزادی به معنای واقعی و انسانی - چنانکه با چشم بازو راست بین مشهود است - تحقق و قرار نمیگیرد .

برای درست اندیشی و راست بینی باید از زوایا و خلال نفسانی پدید آمده‌های اجتماعی و تحولات آن نگریست ، چون بدون شك اعمال و اوضاع اجتماع ، مظاهر و انعکاسهای غرائز و مبادی نفسانی میباشد و شکی نیست در اینکه نفسیات و روحیات نیز از اوضاع محیط بیرون متأثر میشود ، اگر اوضاع اجتماعی و اقتصادی را باین معنا مؤثر و یا علل بیشتر مظاهر و تحولات بشناسیم هم واقعیات را بهتر و درست تر تشخیص داده ایم و هم راههای علاج را میتوانیم دریابیم . اگر اوضاع محیط و همه چیز

اسلام و مالکیت

را معلول اوضاع محیط و اقتصاد توجیه کنیم هم از واقعیات منحرف شده ایم و هم برای همیشه از یافتن طرق علاج انحرافها و بیماریها خود را محروم کرده ایم .

وضع طبقاتی مانند اوضاع دیگر معلول قسوا و غرائز بشریست که خود تا حدی متأثر از عوامل خارج است . خوی خود بینی و برتری جوئی منشأ اصلی بروز طبقات ممتازه است ، اگر عوامل محیط و اصول جاری راه بروز این خوی بشری را باز کرد، از طغیان بر همه حدود و حقوق سر بر می آورد و بتدریج طغیان و حاکمیت بر حقوق دیگران ، خوی ریشه دار و ثابت این طبقه میشود . از سوی دیگر خوی ذلت زدگی و خود باختگی چنان در طبقات محکوم با گذشت زمان رسوخ میکند که فطرت اصیل آزادی و استقلال بشری در آنها از حرکت باز می ماند تا آنجا که این طبقه ، محکومیت و فرمانبری خود ، و حاکمیت و فرمانروائی طبقه حاکم را ، حق طبیعی می پندارد . به مقیاس از میان رفتن احساس بحقوق طبیعی و فطری ، و ناتوانی و مقاومت نکردن در برابر طبقه حاکم و امتیاز جو ، حقوق بشری از اینگونه مردم یکی پس از دیگری سلب میشود تا یکسره ببردگی در می آیند و مانند کالاها و حیوانات مبادله و معامله میشوند ، در بردگی هم در حد کالا و حیوان باقی نمی ماند ، بلکه سلب حق توالد و تناسل و خوردن و خفتن و شکنجه دادن و کشتن بدون تقصیر و منظور انتقامی که درباره حیوانات روانیست نسبت با آنها روا میشود .

با توجه باین واقعیت که احتیاج بدلیل و برهان ندارد باز باین نتیجه میرسیم که با صدور اعلامیه های حقوقی بشر و تدوین قوانین و تغییر ظواهر و صور اجتماعی ، آن عدل و مساوات

اسلام و مالکیت

و آزادی که خواست طبیعی و فطری انسانست تأمین نمیشود ، بلکه قوانین و اصول حاکم همراه تربیت و تعلیم صحیح و رشد دهنده لازم است . این طریق و روشی است که اسلام پیش گرفته و از همین طریق در آغاز طلوع خود بسترهای طبقاتی را درهم شکست و بندگی انسانها را برای انسانها از میان برده و ریشه‌های بردگی را کنده یاست کرده است .

باور کردن این ادعا برای کسانی که در باور کردن یا بازگو نمودن مطالب رائج و مشهور نظر عمیق ندارند بخصوص سرو صدای تبلیغاتی غرب گوششان را پر و چشمشان را خیره کرده مشکل است . اینگونه مردم سطحی و غرب زده ، در کتابها و نشریات غربی‌ها و مقلدین آنها میخوانند که منشأ آزادی بردگان انقلاب فرانسه و اعلامیه حقوق بشر و تصویبنامه آبراهام لینکلن و امثال اینها بوده . از سوی دیگر رواج بردگی در میان مسلمانان از صدر اول و بحثهای راجع به «عبد» و «دامة» در کتب فقه اسلامی ، بگوششان رسیده در نتیجه قضاوت قطعی میکنند که اسلام بردگی را تثبیت ، و دیگران لغو کرده اند .

اگر این آقایان به منشأ و مبدء بردگی و محکومیت طبقاتی توجه کنند ، خوب خواهند فهمید که بردگی یا محکومیت طبقاتی چیزی نیست که با صدور اعلامیه و تصویبنامه و گذراندن قانون درهمه جا و همه شرایط و بهر صورت از میان برود ، چنانکه گفته شد علت اصلی آن تغییرات پیوسته‌ای است که در فکر و نفسیات طبقات مختلف ریشه گرفته و اگر منشأ آن را عوامل تاریخی یا اقتصادی هم بدانیم ، باز باین نتیجه میرسیم که شرائط و عوامل باید تغییر کند . با توجه باین واقعیت بر میگردیم به اعلامیه‌ها

اسلام و مالکیت

و تصویب نامها .

در اعلامیه حقوق بشر که پس از پیروزی انقلاب فرانسه صادر شد، از ابطال و الغاء بردگی نامی پرده نشده^۱. آری بعد از تحولات صنعتی در قوانین خصوصی کشورهای صنعتی عنوان بردگی لغو شد، علت واقعی آنرا نمیتوان پیدار شدن احساس برآفت و خدمت بنوع تلقی کرد، زیرا تحولات صنعتی نظام ملکداری را پشت سر گذارد و سرمایه داری را پیش آورد. در این نظام اقتصادی احتیاج بکارگر و متخصصین فنی بیش از هر وسیله دیگر است. بردگانیکه کارگران کشاورزی برای مالکین و وسیله تشریفات اشراف بودند پس از این تحول، تحمل مخارج زندگی و نگهداری و خطر آنان بیش از بهره و منافعی بود که سابقاً از آنها گرفته میشد. بهره کارگر کارخانه پمپراتب بیشتر از پرده، و زحمت آن کمتر بود. مهم تر از این باز شدن راههای استعمار و استثمار ملل بود^۲ که با فرستادن چند گروه

-
- ۱- ولی در اعلامیه جهانی حقوق بشر که بتصویب سازمان ملل متحد رسیده، ماده ۴ بردگی را الغاء نموده.
 - ۲- انگلستان، که از سایر کشورهای اروپائی در الغاء بردگی پیشقدمتر بود، برای تسلط کامل خود بر دریاها و بتنادر بهانه ای میبجست تا کشتیهای دیگران را محدود و تحت نظارت قرار دهد. بهترین وسیله این بود که به بهانه جلوگیری از حمل بردگان که بسیار شایع بود، خرید و حمل و فروش برده را تحریم کند، و با همین تحریم رفت و آمد کشتیها را با همدمستی دوستان همکار خود تحت نظارت قرار داد و محدود نمود. و پس از آن در تسلط بر دریاها بی رقیب گردید. این موضوع در تاریخ استعمار انگلستان مورد توجه و اهمیت است.

اسلام و مالکیت

نظامی و سیاسی و خریدن چند تن از مردم بومی، از سرمایه‌های انسانی و طبیعی آنان بهره‌مند میشدند. با این صورت بزرگ و وسیع برده‌گیری که ملت‌هایی را ببند کشند و اختیار جان و مال و هستی و منابع آنها را بدست گیرند، دیگر چه احتیاجی بنگهداری آن بردگی محدود و پر زحمت می‌ماند. (چنانکه مالکین، پس از آنکه کامیوندار شدند و راههای وسیع ابدعاتشان باز شد الاغها و یابوها را آزاد کردند که سرخود بچرند، آیا این آزادی حیوانات در اثر ترحم و دلسوزی مالکین است؟) این منشأ اصلی آزاد کردن بردگان پس از تحولات صنعتی است و پیش از آنهم استادگی بردگان بروی مالکین و انقلابهای دستجمعی آنان مالکین را بستوه آورده و اداره و نگهداری آنان دشوار و پر خرج شده بود، آیا اینگونه آزادی را می‌توان حقی بر بشر گذارد و آنرا بحساب طرفداری آزادی انسان به‌سار آورد؟ اگر این نامش طرفداری آزادی و بشردوستی است، که تارهای دستجمعی مردان و زنان و اطفال و سوزاندن شهرها و دهکات مثل افریقا و آسیا بدست این انسانهای بزرگوار و بشردوست چه نام دارد؟ و اینها چه گناهی دارند؟ گناهشان جز این است که در سرزمین و خانه خود میخواهند آزاد بسر ببرند و مستقل باشند!

اما تصویر بنامه لنین‌کلن قفیده در سال ۱۸۶۳، که نخست با جنگهای خونین و سپس مقاومت برده داران و تجار برده‌فروش و متعصبین استیلازات نژادی مواجه شد و در آخر هم جان خود را در این راه داد. با همه احترام و ارزشی که شخص و عمل او از نظر انساندوستی دارد، چه اثری کرد؟ خرید و فروش

اسلام و مالکیت

انسانها در امریکا باطل یا منوقف شد، و بسیاری از برده‌هایی که هنوز فکرشان آماده آزادی نبود و وسیله معاش نداشتند و بیچاره شدند، پس از آزادی خود درخواست برگشت بر دگی کردند. ولی با همه این مشکلات خرید و فروش انسان ممنوع گردید.

اگر منفور و غیر انسانی بودن بردگی در این است که انسان در معرض معامله واقع میشود، اینکار انجام گرفت و معامله انسان ممنوع شد، اگر محکوم بودن بردگی برای آنست که در اثر آن حقوق انسانی پایمال میشود، باین سبب بود که خرید و فروش انسان جزئی از حقوق پایمال شده انسانهاست آیا حق حیات، مالکیت، اختیار کار و همسر، مسکن، تربیت، انتخاب وکیل دعاوی، انتخاب نماینده و تصدی مشاغل دولتی کمتری اهمیت‌تر از مالکیت انسان بر خود میباشد. اگر انسانی را مخیر سازند که با نداشتن حق مالکیت بر خود، دارای همه این حقوق باشد، یا حق مالکیت بر خود داشته باشد ولی این حقوق از وی سلب شود، کدام یک از ایندورا اختیار میکنند؟ پس از صدور فرمان آزادی بردگان در امریکا قریب یکقرن است که سیاهان هیچگونه حق آزادی و زندگی در سرزمین متمدن امریکانند و فقط گناهشان این است که رنگ پوست آنها سیاه است.

۱ - این خبر نمونه حق حیات و آزادی سیاهپوستان است؛
رور نامه اطلاعات ۱۶ شهریور ۴۳ - مطابق ۶ سپتامبر ۱۹۶۴ - (یکقرن
پس از فرمان آزادی بردگان)؛ رئیس سازمان کوکلوکس کلان گفت؛

اسلام و مالکیت

« اگر غلام و کنیزی در خانه آقا و مالک خود بسر برد و زندگی و معیشت وی بعهده مالک باشد و بتواند ازدواج کند و جلنش در امان باشد آزادتر است یا کسی که نامش آزادورنگش سیاه است ولی بگناه اینکه از کوچه و محل سفید پوستان راه رفته، بدنش را در مقابل چشم پلیس و در کشور حکومت قانون با چاقو و سیخ پاره پاره کنند! ممکن است غرب زدگان این را هم از لوازم تمدن و آزادی بدانند! »

کندی فقید هم خواست به پیروی از لینکلن برای تأمین جان و حقوق سیاهان قانونی از کنگره بگذرانند و جانش را بر سر آن باخت اولی آیا تصویب این قانون ضمانت اجرایی دارد؟

نباید در حسن نیت این مردان آزادمنش سوءظن داشت، ولی با همه قدرتی که این زمامداران با اتکاء به مردم و آراء عمومی دارند آیا با آزادی کامل می اندیشند و طرح میدهند و عمل میکنند و دستجات و گروهها و سرمایه داران و کارتلها در آنها ننوذرند؟

کشتن سیاهان آزاد است! آتلاستا - رئیس سازمان کوکلوکس کلان که شدیداً مخالف تساوی حقوق سیاه و سفید است طی نطقی که در برابر شصت تن از اعضاء این سازمان ایراد کرد، گفت: هرگز نباید يك سفید پوست بخاطر کشتن يك سیاه پوست کثیف محکوم گردد. وی افزود: سیاهانی که در جنوب که قلمرو سفید پوستان است قدم بگذارند باید بقتل برسند. وی به تبرئه سه تن سفید پوست که اخیراً يك معلم سیاه پوست را بقتل رسانده بودند اشاره کرد و گفت: سفید پوستان در کشتن سیاه پوستان آزادند.

اسلام و مالکیت

انسان از خود میبرد که مقارن با تصویب حقوق سیاهان
دپیش از آن امریکا به اصطلاح یکسره از انزوا بیرون آمد و
به برده گیری بین المللی و دنیائی پرداخت ، با این قرائن نکند
که این آقایان هم روش آزادمندی آقایان اروپا را پس از قرن
هیجده و تحولات صنعتی پیش گرفته باشند ؟ نگر نه این بود که
اروپا مقارن با برده گیری بین المللی از بردگی داخلی چشم
پوشید و آنرا الفاء کرد ، زیرا دیگر احتیاج بان نداشت و
نگهدازی آنها هم صرفه نداشت ، و باید نیروهای داخلی آنها
قوی و پیوسته گردد و یکسره بخارج مرزها ، برای استعمار و
برده گرفتن ملت ها متوجه شود . امریکا با دعوی آزادمندی آیا
همان راه و روش را در این قرن و بصورت زنده تر نمی پیماید ؟
آیا با پول ، فرومایگان را برای تسلط بر جان و مال مردم
نمیخرد ؟ و با قدرت و سلاحی که دارد بر ملت ها نمی تازد ؟ آیا
ملل آسیا و افریقا جز این گناهی دارند که میگویند در خانه
خود و برای اختیار زندگی و سرنوشت خود باید آزاد باشیم ؟
در جواب این خواست انسانی باید با آتش و خون نوشکنجه و کفتار
دستجمعی بر سر آنها تاخت ، برای این اعمال چه توجیه انسانی که
عقل و آزادمندی پسندد دارند ؟

اینها و هم پیمانهای غریبمان وارثین و خلفای پایه گذاران
اعلامیه حقوق بشر و ابراهام لینکلن و کندی هستند ، غرب زدگان
خود باخته چه پیمان است که با چشم باز مناظر جنایات و حقیقتی
فلسف کمترین آزادی که در صفحات زمین پهنای و تاریخ ثبت
مشهود است بنگرند طرز معامله با سیاهان امریکا و افریقا را در صفحات
روزنامه ها و مواج هوا بنخوانند و بشنوند سیاهانی که بگناه وارد شدن

اسلام و مالکیت

بهتل یا مدرسه یا کوچه سفیدپوستان زیر دست و پا افتاده و بدنشان پاره پاره و استخوانهایشان درهم کوفته شده ، و تابلوهائی که بالای همان هتلهای امریکا در آن نوشته شده «ورود سگ و سیاه ممنوع است» ببینند و نظری هم بقریب چهارده قرن پیش در متن جزیره العرب برگردانند و بنگرند که اسلام در همان سالهای نخست غلام حبشی «بلال» را بمالیتترین و با احترامترین مقام اجتماعی آنروز که گفتن اذان بود رساند ؛ این مقام در حقیقت مقام فرمانده اجتماع و صف مسلمانان بود . پیامبر (ص) فرماندهی سپاهییانی که در آن سران عرب و مهاجر و انصار بودند بهزید و سپس بفرزند جوان وی اسامه که غلام و غلامزاده بودند واگذار کرد ، و فرمود : «اگر غلام حبشی فرمانده و امیر شما شود تا قانون خدا را اجرا میکند باید از وی اطاعت کنید» عمر خلیفه دوم هنگام وفات چون درباره خلافت نظر میداد و بنظر خود ، يك يك شایستگان این مقام را از نظر میگذراند و نام میبرد گفت : «اگر سالم غلام ایی حذیفه زنده بود او را بخلافت میگزیدم» و از این جهت مورد اعتراض کسی واقع نشد (گرچه اینگونه وضایت از نظر عموم مسلمانان نادرست است) بیشتر مقربین و نزدیکان امیر المؤمنین علی (ع) از غلامان و موالی (غلام آزاد شده) ماتند، میثم تمار، بودند.

این چند نمونه مختصر از موقعیت غلامان را در تاریخ روشن صدر اسلام متذکر شدم تا صفحه بردگی اسلام و صفحه آزادی بردگان در قرن ترقی بشری پهلوی هم گذارده شود ؛ اکنون بر میگردیم بعلاج و نظر نهائی اسلام راجع ببردگی . آیا آنرا لغو، یا تثبیت کرده ، یا بوضع عادی واگذارده ؟

اسلام و مالکیت

این مطلب همچنانکه در نظر بیگانگان از اسلام و اصول آن تاریک است، در نظر بیشتر مسلمانان نیز روشن نیست زیرا راجع بآن در گذشته چندان بحث نشده و مدتهاست که از مسائل مورد ابتلاء خارج شده، و آنچه در کتب فقهی آمده مسائل فرعی بوده نه اصل یا اصول کلی آن. در اینجا هم بحث در باره بردگی دنباله و فرع اصول مالکیت و نتایج طبقاتی آنست، از اینجهت بیان کلیات و اصول آن میپردازیم تا اساسی شود برای بحث مستقل و مفصل. برای روشن شدن نظر اسلام در باره بردگی (یا مالکیت انسان) چند مطلب را باید متوجه بود:

۱ - منشأ بردگی هر چه باشد، این مطلب مسلم است که بردگی (مالکیت انسان) ریشه عمیق و وسیع تاریخی دارد چنانکه زمان و مکان تاریخی آنرا هیچ مورخ و محقق تاریخی حتی بسا قرائن و شواهد نتوانسته تعیین کند؛ احاله کردن آن بیکدوره خاص اجتماعی و اقتصادی، حدسی بیش نیست و احاله بمجهول است.

۲ - بردگی قرنهای پیش از ظهور اسلام و همزمان با اسلام و قرنهای پس از آن در نظر هیچیک از ملل دنیا محکوم و منفور نبوده بلکه از امور عادی و طبیعی بشمار می آمد، حتی متفکرین و مصلحین بزرگ بشری تا همین چند قرن اخیر با آن مخالفت نکرده اند، و آنچه توصیه کرده اند یا بصورت قانون در آورده اند در باره رفتار و حقوق بردگان بوده. افلاطون آنرا از ضرورت های اجتماعی، و ارسطو امر طبیعی دانسته. در رم قدیم که مرکز افکار آزاد و قوانین حقوقی مترقی و طرفداران تساوی حقوق بود بردگی عادی بلکه مستحسن شمرده میشد و ریشه ثابت داشت تا

اسلام و مالکیت

نجا که تاریخ نشان میدهد در این قرون متوالی، نظر و نانون مشخص و مؤثری در هیچ جا برای آزادی بردگان دیده نمیشود.

۳ - منشأ برده گیری، چه خوی برتری جوئی بشر، یا عوامل اقتصادی و برای افزایش تولید و ثروت باشد، این منشأ محرکها خود بخود افراد گروهی را آقا و مالک، و افراد گروههای دیگر را عبدیاء و برده نمیکند، این محرکها آنگاه که با قدرت ذهنی و بدنی و اجتماعی همراه شد میتواند از مردمی سلب آزادی کند و به ملکیتشان درآورد، و در مقابل، آنها که ببردگی درمی آیند باید ناتوانتر باشند و قدرت دفاع و مقاومت نداشته باشند. ببردگی کشیده شدگان در آغاز بردگی، چون احساس بیستمی و سلب آزادی دارند باید ناراضی باشند ولی بتدریج این احساس و عاطفه در آنها خاموش میشود و بردگی برای آنها مرطبیعی میگردد. چنانکه برای نوکر ما بان و پیشخدمتان و غلامان بظاهر آزاد، فرماندهی و آقائی آقایان، و فرمانبری غلامی خود، با گذشت زمان خوی طبیعی و عادی میشود تا آنجا که بچه های آقای خود را، از خود و بچه های خود ذاتاً برتر میدانند.

گاهی خوی حقارت و ذلت زدگی با نجا میرسد که خود و آنها را دو نوع متمایز میپندارند. با اینگونه تغییر احساسات و عواطف چنانکه پیش از این اشاره شد عموم بردگان، بردگی را برای خود طبیعی و عادی میدیدند و بان راضی بودند. اگر در خلال تاریخ گذشته و در بعضی سرزمینها قیام بردگان را مینگریم ملت و محرك اصلی آن شکنجه ها و کشتارها و محرومیت هائی بوده

اسلام و مالکیت

که از مظاهر طغیان و ستمگری بشر است نه تنها اصل بردگی و دریک یادوقیام تاریخی بردگان ، پس از شکست ، بند بندگی آنان محکم تر شده است!

۴ - چون بردگان مالک خود و عمل خود نبودند و فقط دارای خوی فرمانبری بودند و راه فرا گرفتن هنر و پیشه عموماً برویشان بسته و اولادشان نیز از آن دیگران بود، هیچ وسیله‌ای برای زندگی نداشتند، و اگر آزاد میشدند یا پایدنا بود شوند یا دوباره بردگی برگردند .

۵ - کالای برده مانند دیگر کالاها نبود که در کشورها و سرزمین‌های مخصوصی تولید شود و در همانجا یا جاهای دیگری که آن کالا تولید نمیشد مصرف یا صادر شود، این کالا در همه جا بوسیله جنک یا عوامل دیگر بدست می‌آمد و در همه جا برای اشراف و ملاکین و دیگر طبقات ممتاز مصرف میشد و معمولاً برده‌هایی که از یک سرزمین گرفته میشد باید در جاهای دیگر بفروش رسد ،

۱ - مهمترین قیام بردگان در تاریخ ۷۳ قبل از میلاد در جنوب ایتالیا (جزیره سیسیل) بوسیله «سپارتکوس» پیش آمد ؛ علت این قیام رفتار اشراف روم با آنها بود که یکی از این رفتار بکشتی و داشتن بردگان و رزیده در روزهای جشن عمومی بوده ، در این نوع کشتی بردگان، هر یک از آنها که پیروز میشد باید حریف خود را در مقابل چشم تماشاچیان و برای تفریح آنها بکشد. سپارتکوس جمعی از بردگان روم و شمال آفریقا را بدور خود جمع کرد و قیام نمود و چندین بار روم را شکست داد و بالاخره بر اثر اختلاف شکست خوردند و عده بسیاری کشته شدند و تنها شش هزار تن از آنها را در جاده‌ها بدار آویختند .